

رساله

ايمان حضرت ابوطالب



آية الله العظمى سيد رضا حسيني نسب



پیشگفتار

از دیدگاه شیعیان، حضرت ابوطالب، فرزند عبدالمطلب، و پدر بزرگوار امیر مؤمنان علی (علیه السلام) و عموی پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله)، انسانی وارسته، و مردی مؤمن به رسالت رسول خدا (صلی الله علیه وآله)، و ادیبی توانا بوده است که همواره در همه مشکلات و تنگناهای صدر اسلام، یار و یاور رسول خدا (ص) بوده و در کنار آن حضرت ایستاده است.

اسم کامل آن ایشان، ابوطالب، عبد مناف ابن عبدالمطلب ابن هاشم ابن عبد مناف هاشمی قرشی است.

آن حضرت، سی و پنج سال قبل از ولادت پیامبر گرامی اسلام (ص) به دنیا آمد. مادر ایشان، فاطمه

دختر عمرو ابن عابد، و همسر وی فاطمه بنت اسد
نام داشته اند.

پسران او عبارت بودند از : طالب، علی، عقیل، و
جعفر.

دختران ایشان عبارت بودند از : امّ هانی، و جمانه.

ابوطالب، در روز هفتم ماه رمضان، سال دهم بعثت
پیامبر اسلام (ص)، در شهر مکه و در شعب ابی
طالب، یعنی درّه ای که او با رسول خدا (ص) و دیگر
مسلمانان صدر اسلام در محاصره کفار بودند، چشم
از جهان فرو بست، و در همان مکان، به خاک
سپرده شد.

یکی از موضوعات تاریخی و اعتقادی که در زمان
گذشته و عصر حاضر مورد بحث نویسندگان مذاهب
اسلامی بوده است، این است که آیا ابوطالب با

ایمان از دنیا رفته، یا اینکه در حالت کفر و بت
پرستی به سر می برده است؟

از آنجا که برخی از نویسندگان غیر شیعه با نگرش
مطالبی سعی کرده اند ایمان ابوطالب را زیر سؤال
ببرند و این مجاهد در راه خدا و یار فدایی پیامبر
گرامی اسلام را به عنوان شخصی کافر معرفی
نمایند، در صدد بر آمدیم تا به حمایت از حق و
حقیقت برخیزیم و این رساله مختصر را در دفاع از
شخصیت برومند آن انسان وارسته، به رشته تحریر
در آوریم.

خانواده ابوطالب

ابوطالب در خانه ای چشم به جهان گشود که سرپرستی آن را جدّ پیامبر (صلی الله علیه وآله) و قهرمان توحید و خدا پرستی در جزیره العرب و رهبر پیروان مکتب ابراهیم خلیل، یعنی «عبدالمطلب» بر عهده داشت.

با اندک کاوشی در تاریخ جزیره العرب، روشن می شود که عبدالمطلب در بحرانی ترین شرایط و خطرناک ترین برهه از زندگانی خویش، دست از خداپرستی و حمایت از آیین توحید بر نداشت.

آنگاه که ابرهه، لشکری گران از فیل سواران برانگیخت و به قصد ویران نمودن کعبه، به سوی مکه حرکت نمود، در میان راه، برخی از شتران عبدالمطلب را مصادره کرد، هنگامی که عبدالمطلب

به منظور بازستاندن شتران خود نزد وی آمد، ابرهه
با شگفتی پرسید:

چرا به جای درخواست بازگرداندن شتران خویش،
خواهان بازگشت لشکر من و چشم پوشی از ویران
کردن خانه کعبه نشدی؟

عبدالمطلب با روحی سرشار از ایمان و اعتماد به
خدا، پاسخ داد:

«أنا ربّ الإبل وللبیت ربّ یمنعه (یحمیة)». (کامل بن
اثیر، ج 1، ص 261، ط مصر، سنه 1348 هـ).

یعنی: من صاحب شترانم هستم، و این خانه
- کعبه - نیز صاحبی دارد که از آن، پاسداری و
حمایت خواهد نمود.

آنگاه به سوی مکه روان گردید تا در کنار کعبه در
حالی که حلقه در آن را در دست گرفته بود، چنین
گفت:

يا رب لا أرجو لهم سواك يا رب فامنع منهم حماكا

انّ عدوّ البيت من عاداكا امنعهم أن يخربوا فناكا

(همان مدرک سابق)

یعنی: پروردگارا! من به کسی جز تو امید ندارم. خدایا! حرم امن خود را از این دشمنان نگهبان باش. دشمنان این خانه با تو در ستیزند، آنان را از ویران کردن خانه خویش بازدار.

این سخنان شیوا و امثال آن گواه روشنی بر خداپرستی و ایمان استوار عبدالمطلب - پدر بزرگوار ابوطالب - است. ولذا یعقوبی در تاریخ خود پیرامون عبدالمطلب، چنین می نگارد:

«رفض عبادة الأصنام و وحّد الله عزّ وجلّ». (تاریخ

یعقوبی، ج 2، ص 7، ط نجف)

یعنی: عبدالمطلب از پرستش بت ها دوری جست و به خدای یگانه معتقد بود.

اکنون ببینیم این پدر خداپرست و مؤمن درباره فرزند خود - ابوطالب - چگونه می اندیشد:

ابوطالب از دیدگاه عبدالمطلب

از لابلای فرازهای تاریخ، به خوبی روشن می گردد که برخی از پیشگویان روشن ضمیر، عبدالمطلب را از آینده درخشان پیامبر گرامی و نبوت وی، آگاه ساخته بودند.

هنگامی که «سیف بن ذی یزن» زمام حکومت حبشه را بدست گرفت، عبدالمطلب در راس هیأتی بر وی وارد گردید و پس از ایراد نطقی شیوا، فرمانروای حبشه به وی مژده داد که پیامبری گرانقدر در خاندان تو پا به عرصه وجود نهاده است و سپس در مورد ویژگی های او چنین گفت:

«اسمه محمد - صلی الله علیه (و آله) و سلّم
یموت أبوه و أمّه و یکفله جدّه و عمّه». (سیره حلبی، ج

1، ط مصر، ص 136 و 137 و ط بیروت، ص 114 و 115)

یعنی: نام او محمد است و پدر و مادر وی می میرند
و جدّ و عمویش سرپرستی وی را برعهده
می گیرند.

آنگاه در توضیح بیشتر صفات این پیامبر آینده چنین
افزود:

"يعبد الرَّحْمَنُ و يدحض الشَّيْطَانَ و يخمد النَّيْرَانَ و
يكسر الأوثان. قوله فصلٌ و حكمه عدلٌ و يأمر
بالمعروف و يفعله و ينهى عن المنكر و يبطله".
(همان مدرك سابق).

یعنی: خدای یگانه و رحمان را می پرستد و شیطان
را باز می دارد و آتش ها را خاموش می سازد و
بت ها را در هم می شکند. سخن او ملاک تشخیص
حق از باطل و فرمان وی بر اساس عدل است. مردم
را به نیکی فرا می خواند و خود نیز نیکوکار است، و
آنان را از بدی باز می دارد و زشتی ها را می زداید.

سپس به عبدالمطلب گفت:

«أنتك لجدّه يا عبدالمطلب غير كذب». (مدرك سابق)

یعنی: بی شك، تو جدّ آن پیامبری.

عبدالمطلب پس از شنیدن این مژده روح افزا،
سجده شکر نمود و شرح حال آن مولود مبارك را
چنین بیان داشت:

«أته كان لي ابنٌ و كنت به مُعجباً و عليه رقيقاً و إنّي
زوّجته - كريمةً من كرائم قومي أمنة بنت وهب بن
عبدمناف ابن زهرة فجاءت بغلام فسميتهُ محمّداً
مات أبوه و أمّه وكفلتهُ أنا و عمّه (يعني أبا طالب)».

(مدرك سابق (سیره حلبی)، ج 1، ص 137، ط مصر).

یعنی: فرزندی داشتم که بسیار مورد علاقه من بود،
بانویی گرامی را به نام «آمنه» دختر وهب بن عبد
مناف، به عقد ازدواجش درآوردم. آن بانو، پسری به
دنیا آورد که وی را محمد نامیدم، پس از چندی پدر و
مادر او از دنیا رخت بربستند و من و عموی او
- ابوطالب - سرپرستی وی را برعهده گرفتیم.

از این سخنان چنین برمی آید که عبدالمطلب از آینده درخشان آن کودک یتیم آگاه بوده است و لذا درصدد برآمد تا پس از خویش، سرپرستی او را به - گرامی ترین فرزندان خود ابوطالب - واگذار نماید و دیگران را از این سعادت بی مانند، محروم کند.

از اینجا معلوم می شود که ابوطالب در چشم انداز پدر مؤمن و موحد خویش، از چنان مرتبه ایمان و وارستگی برخوردار بوده که تنها او شایستگی سرپرستی پیامبر گرامی را داشته است.

برای توضیح بیشتر به «سیره حلبی»، ط مصر، ج 1، ص 134، و سیره ابن هشام»، ط بیروت، ج 1، ص 189 و «ابوطالب مؤمن قریش»، ص 109، ط بیروت و «طبقات کبری»، ج 1، ص 117، ط بیروت، مراجعه گردد.

اینک به منظور توضیح بیشتر، دلائل روشن ایمان ابوطالب را برمی شماریم:

دلائل ایمان ابوطالب

دانشمندان شیعه، دلائل بسیاری را برای اثبات ایمان این شخصیت فداکار تاریخ اسلام و یار فداکار پیامبر گرامی بیان کرده اند. در اینجا به برخی از آن دلائل به عنوان نمونه اشاره می کنیم:

1 - آثار ادبی و علمی ابوطالب

دانشمندان و مورخان اسلامی، قصائد شیوایی را از ابوطالب حکایت کرده اند که از لابلای آن آثار بلند علمی و ادبی، می توان به ایمان راستین وی پی برد و ما از میان آن آثار انبوه، به برخی از آنها اشاره می کنیم:

لِیَعْلَمَ خَیْرُ النَّاسِ أَنَّ مُحَمَّدًا

نَبِيُّ كَمُوسَى وَ الْمَسِيحِ ابْنِ مَرْيَمَ

أنا بھدی مثل ما أتیا به

فكلّ بأمر الله یھدی و یعصم

(کتاب الحجّه، ص 57. و نظیر آن در مستدرک حاکم، ج 2، ص 623، ط بیروت).

یعنی: مردمان شریف و بزرگوار باید بدانند که محمد(صلی الله علیه وآله) بسان موسی و عیسی پیامبر است و همان روشنایی آسمانی که آن دو داشتند، او نیز دارد، پس همه پیامبران الهی به فرمان خدا مردم را هدایت نموده و از گناه باز می دارند.

ألم تعلموا أنا وجدنا محمداً

رسولاً کموسی خطّ فی أوّل الکتب

و أنّ علیه فی العباد محبّة

و لا حیف فیمن خصّه الله بالحُب

(تاریخ ابن کثیر، ج 1، ص 42. شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید)، ط 2، ج 14، ص 72).

یعنی: آیا نمی دانید که ما محمد (صلی الله علیه وآله) را پیامبری مانند موسی یافتیم که در کتاب های آسمانی بیان گردیده؟

مردم او را دوست می دارند و نباید در مورد کسی که خدای بزرگ، دوستی وی را در دل ها قرار داده است، ستم روا داشت.

لَقَدْ أَكْرَمَ اللَّهُ النَّبِيَّ مُحَمَّدًا

فَأَكْرَمُ خَلْقِ اللَّهِ فِي النَّاسِ أَحْمَدُ

و شَقَّ لَهُ مِنْ اسْمِهِ لِيُجَلَّهُ

فَذُو الْعَرْشِ مَحْمُودٌ وَ هَذَا مُحَمَّدًا

(شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید)، ط 2، ج 14، ص 78; تاریخ ابن عساکر، ج 1، ص 275; تاریخ ابن کثیر، ج 1، ص 266; تاریخ الخمیس، ج 1، ص).

یعنی: خدای بزرگ، پیامبر خود محمد را گرامی داشت، بر این اساس، گرامی ترین آفریده خدا احمد است. خداوند نام پیامبر را از نام خود مشتق فرمود تا از مقام وی تجلیل نماید، پس پروردگار صاحب عرش، محمود (ستوده) و پیامبر او احمد (بسیار ستایشگر) است.

والله لن يصلوا إليك بجمعهم

حتى أوسد في التراب دفينا

فاصدع بأمرك ما عليك غضاضة

و ابشر بذلك و قرّ منك عيوناً

و دعوتنى و علمت أنك ناصحي

ولقد دعوت و كُنت ثمّ أمينا

ولقد علمتُ بأنّ دين محمد

من خير أديان البرية دينا

(خزانة الأدب بغدادی، ج 1، ص 261؛ تاریخ ابن کثیر، ج 3، ص 42؛ شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید)، ج 14، ص 55، ط 2؛ فتح الباری، ج 7، ص 153 - 155. الإصابة، ج 4، ص 116، ط مصر، سنه 1358هـ . دیوان ابی طالب، ص12).

یعنی: ای رسول خدا، هرگز دشمنان به تو دست نخواهند یافت تا آنگاه که من در بستر خاك بیمارم، پس بی باك باش و آنچه را بدان مأموری آشکارساز و مزده ده و چشمها را روشنی بخش. تو مرا به آیین خود فرا خواندی و من می دانم که تو خیرخواه من هستی و در دعوت خویش، استوار و درستکاری، و من به روشنی دانستم که آیین محمد (صلی الله علیه وآله) بهترین ادیان جهان است.

یا شاهد الله علیّ فاشهد

آنی علی دین النبّیّ أحمد

من ضلّ فی الدّین فإنی مُهتدی

(شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید)، ط 2، ج 14، ص 78. دیوان ابوطالب، ص75).

یعنی: ای گواه خدا بر من، به ایمان من به آیین رسول خدا - محمد - (صلی الله علیه وآله) گواهی ده، هرکس گمراه باشد، من اهل هدایت هستم.

ابوطالب در واپسین روزهای زندگانی پربار خویش، بزرگان قریش را در ابیاتی که می آوریم، به حمایت کامل از رسول خدا(صلی الله علیه وآله)سفرارش نمود:

اوصی بنصر نبی الخیر أربعة

إبنی علیاً و شیخ القوم عبّاسا

وحمزة الأسد الحامی حقیقته

وجعفرأ أن تذودوا دونه الناسا

كونوا فداءً لكم أمّی و ما ولدت

فی نصر احمد دون الناس أتراسا

(متشابهات القرآن، (ابن شهر آشوب مازندرانی)، در تفسیر
سوره حج، ذیل آیه «ولینصرتّ الله من ینصره»).

یعنی: چهار تن را به یاری پیامبر نیکی، سفارش
می نمایم: فرزندم علی و بزرگِ قبیله ما عباس، و
شیر خدا حمزه که هماره از پیامبر گرامی، حمایت
نموده و (فرزندم) جعفر را تا او را یار و یاور باشید و
شما - که عزیزان من فدایتان باد - همیشه برای
رسول خدا در برابر دشمنان، چون سپرها باشید.

نتیجه ای اشعار

هر انسان با انصاف و وارسته، با مشاهده این همه
آثار ادبی شیوا، که با صراحت کامل بیانگر عقیده و
ایمان ابوطالب به خدای یگانه و رسالت پیامبر گرامی
(صلی الله علیه وآله) می باشد، به سخن شیعه

مبنی بر ایمان راستین وی پی می برد و بر اتهامات بی پایه ای که برخی نویسندگان با اهداف سیاسی ویژه ای، بر مؤمن قریش و عموی پیامبر خدا و پاسدار بزرگ شریعت در شرایط دشوار صدر اسلام، وارد آورده اند، تأسف می خورد.

2 - طرز رفتار ابوطالب با پیامبر

همه تاریخ نگاران مشهور اسلامی، فداکاری های بی نظیر او از ساحت مقدس رسول خدا را یادآور شده اند که خود دلیلی است گویا بر اعتقاد راسخ وی.

ابوطالب به منظور حمایت از اسلام و حراست از پیامبر(صلی الله علیه وآله) سه سال آوارگی و زندگی در «شعب ابی طالب» را در کنار رسول خدا، بر ریاست قریش ترجیح داد و تا پایان محاصره اقتصادی مسلمانان، در کنار آن باقی ماند و همه مشکلات را در آن شرایط طاقت فرسا تحمل نمود.

(به منظور آگاهی بیشتر، به مدارك زیر مراجعه فرمایید:

1) سیره حلبی، ج 1، ص 134، ط مصر، 2) تاریخ الخمیس، ج 1، ص 254 - 253، ط بیروت، 3) سیره ابن هشام، ج 1، ط بیروت، ص 189، 4) شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ط 2، ج 14، ص 52، 5) تاریخ یعقوبی اول جلد 2، ط نجف، 6) الإصابه، ج 4، ص 115، ط مصر، 7) طبقات کبری، ج 1، ص 119، ط بیروت، سنه 1380 هـ).

علاوه بر این، ابوطالب فرزند گرامی خود، علی (علیه السلام) را به همراهی وهمگامی کامل با رسول خدا فرا خواند و از وی خواست تا در همه شرایط دشوار صدر اسلام، ملازم آن حضرت باشد.

ابن ابی الحدید معتزلی، در شرح نهج البلاغه، این سخن را از ابوطالب حکایت نموده که به فرزند خود - علی (علیه السلام) - فرمود:

«رسول خدا تو را تنها به نیکی دعوت می نماید، پس همواره ملازم و همراه او باش».

(شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید)، ج 14، ص 53، ط 2).

روشن است که این همه خدمات ارزنده ابوطالب به پیامبر (صلی الله علیه وآله) و فداکاری های بی شائبه وی در دفاع از حریم مقدس اسلام، بارزترین گواه بر ایمان او است.

بر این اساس، دانشمند بزرگ مسلمان - ابن ابی الحدید - پیرامون نقش حیاتی وجود ابوطالب در حفظ و حراست از رسول خدا و آیین پاک وی، چنین می سراید:

و لولا ابوطالب و ابنه

لما مثلّ الدین شخصاً فقاما

فذاك بمكة أوی و حامی

و هذا بیثربّ جسّ الحماما

و ما ضرّ مجدّ ابی طالب

جهولّ لغی أو بصیرّ تعامی

(مدرك سابق، ص 84).

یعنی: هرگاه ابوطالب و فرزند وی نبودند، هرگز آیین اسلام قوام نمی یافت. او در مکه به پیامبر(صلی الله علیه وآله) پناه داد و حمایت نمود و فرزند وی در بئرب، (در راه یاری رسول خدا) در گرداب های مرگ فرورفت. هیچکس نمی تواند به شکوه ابوطالب، خللی رساند، نه جاهلان بیهوده گو و نه آگاهانی که خود را به نادانی می زنند.

3 - وصیت ابوطالب

مورّخان مشهور جهان اسلام مانند «حلبی شافعی» در سیره خود و «محمد دیار بکری» در تاریخ الخمیس، آخرین سخنان ابوطالب را چنین

آورده اند که قوم خود را به یاری رسول خدا(صلی
الله علیه وآله) فرا می خواند:

«یا معشر قریش کونوا له ولاةً، ولحزبه حماةً، والله
لا یسلك أحد منکم سبیله إلاّ رشداً ولا یأخذ أحدٌ
بهدیة إلاّ سعداً، ولو كان لنفسی مدّة ولأجلی تأخّر
لكففتُ عنه الهزائز و لدفعتُ عنه الدّواهی. ثم
هلك.»

(تاریخ الخمیس، ج 1، ص 301 - 300، ط بیروت. سیره حلبی، ج
1، ص 391، ط مصر).

یعنی: ای خویشاوندان من، دوستدار و پیرو محمد
باشید و از حزب او (اسلام) حمایت کنید به خدا
قسم و هر که از نور هدایت او پیروی نماید،
سعادت مند می گردد. اگر زندگانی من ادامه
می یافت و اجل مرا مهلت می داد، بی تردید
گرفتاری ها و سختی ها را از وی برطرف

می ساختم. این را گفت و جان به جان آفرین
تسلیم نمود.

4 - محبت رسول خدا نسبت به ابوطالب

رسول خدا (صلی الله علیه وآله) در مناسبت‌های
گوناگون از عموی خود - ابوطالب - تجلیل می نمود
ودوستی خویش را نسبت به وی ابراز می داشت
که تنها به دو نمونه از آنها اشاره می نمایم:

الف: گروهی از مورّخان، روایت زیر را حکایت
نموده اند که پیامبر گرامی به عقیل بن ابی طالب
فرمود:

«إِنِّي أَحَبُّكَ حَبِّينِ حَبِّاً لِقَرَابَتِكَ مِنِّي وَ حَبِّاً لِمَا كُنْتُ
أَعْلَمُ مِنْ حَبِّ عَمِّي إِيَّاكَ».

(تاریخ الخميس، ج 1، ص 163، ط بیروت. الاستیعاب، ج 2، ص
509).

یعنی: من تو را به دو جهت دوست می دارم؛ یکی به خاطر خویشاوندیت با من و دیگر به خاطر این که می دانم عموی من (ابوطالب) تو را دوست می داشت.

ب: حلبی نیز در سیره خود از رسول خدا (صلی الله علیه وآله) چنین روایت می کند که از مقام عموی خود ابوطالب تجلیل می نماید:

«ما نالت قریش منی شیئاً أكرهه (أى اشدّ الكراهة) حتّى مات أبوطالب».

(سیره حلبی، ج 1، ص 391، ط مصر).

یعنی: تا ابوطالب زنده بود، کفّار قریش نتوانستند مرا به سختی آزار رسانند.

روشن است که محبّت پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله) در مورد ابوطالب و تجلیل از مقام شامخ وی، گواه روشنی است بر ایمان بی شائبه او؛ زیرا

رسول خدا بنا بر نصّ آیات قرآن، تنها مؤمنان را دوست می‌دارد و نسبت به کافران و مشرکان سخت‌گیر می‌باشد. قرآن مجید در این زمینه می‌فرماید:

«مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رَحَمَاءُ بَيْنَهُمْ». (فتح: 29).

یعنی: محمد پیامبر خدا است و کسانی که با وی هستند، با کافران سخت‌گیر و با همدیگر مهربانند.

و در جای دیگر می‌فرماید:

«لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ...». (مجادله: 22).

یعنی: هرگز مردمی را که به خدا و پیامبر او ایمان دارند، چنین نخواهی یافت که دشمنان خدا و رسول

را دوست بدارند هر چند آن دشمنان، پدران یا فرزندان یا برادران و یا خویشاوندان آنان باشند. آنها هستند که خدا بر دل‌هایشان، سطور ایمان را نگاشته است.

همچنین آیه 1 از سوره ممتحنه و آیه 23 از سوره توبه و آیه های 81 و 54 از سوره مائده نیز، بر این معنا گواهی می دهند. با در نظر گرفتن آیات یاد شده و مقایسه آنها با محبت پیامبر گرامی نسبت به ابوطالب و تجلیل از وی در مناسبت های گوناگون، تردیدی نمی ماند که ابوطالب، دارای مرتبه والایی از ایمان به خدا و پیامبر (صلی الله علیه وآله) بوده است.

5 - گواهی صحابه رسول خدا (ص)

گروهی از صحابه پیامبر (صلی الله علیه وآله) بر ایمان راستین ابوطالب گواهی داده اند که برخی از آن موارد را یادآور می شویم:

الف: آنگاه که شخصی ناآگاه در حضور امیر مؤمنان علی(علیه السلام) به مقام ابوطالب اّتهم ناروایی زد، آن حضرت در حالی که آثار خشم در چهره اش ظاهر گشت، فرمود:

«مَه، فَضَّ اللهُ فَاكْ، وَالَّذِي بَعَثَ مُحَمَّدًا بِالْحَقِّ نَبِيًّا لَوْ شَفَعَ أَبِي فِي كُلِّ مَذْنَبٍ عَلَيَّ وَجْهَ الْأَرْضِ لَشَفَعَهُ اللهُ». (الحجّه، ص 24).

یعنی: ساکت باش، خدا دهانت را بشکند، سوگند به خدایی که محمد(صلی الله علیه وآله) را به پیامبری برانگیخت، اگر پدرم - ابوطالب - بخواهد شفاعت هر گنهکاری را برعهده بگیرد، خداوند او را شفیع می گرداند.

و در جای دیگر می فرماید:

«كَانَ وَاللَّهِ ابِوطَالِبِ عَبْدِ مَنَاةَ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ مُؤْمِنًا
مُسْلِمًا يَكْتُمُ إِيمَانَهُ مَخَافَةَ عَلِيِّ بْنِ هَاشِمٍ أَنْ
تَنَابِذَهَا قَرِيشٌ». (الحجّه، ص 24).

یعنی: به خدا سوگند، ابوطالب، عبد مناف بن
عبدالمطلب، مؤمن و مسلمان بود و ایمان خود را بر
کفار قریش پنهان می داشت تا با بنی هاشم
دشمنی نکنند.

این سخنان امام علی(علیه السلام) نه تنها ایمان
نیرومند ابوطالب را تأیید می کند بلکه وی را از زمره
اولیای الهی به شمار می آورد که به اذن خدا
می توانند شفیع دیگران گردند.

ب: ابوذر غفاری در مورد ابوطالب چنین می گوید:

«وَاللَّهِ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ مَا مَاتَ ابِوطَالِبِ رَضِيَ اللَّهُ
عَنْهُ حَتَّى أَسْلَمَ». (شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید)، ج
14، ص 71، ط 2).

یعنی: سوگند به خداوندی که جز او خدایی نیست، ابوطالب رخت از جهان نبست مگر این که اسلام را اختیار نمود.

ج: از عباس بن عبدالمطلب و ابوبکر بن ابی قحافه نیز با اسانید فراوانی، چنین روایت شده است:

«إِنَّ أَبَا طَالِبٍ مَا مَاتَ حَتَّى قَالَ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولَ اللَّهِ».(الغدیر، ج 7، ص 398، ط 3، بیروت، سنه 1378 هـ . به نقل از تفسیر «وکیع»).

یعنی: ابوطالب از دنیا نرفت مگر این که گفت: لا اله الا الله، محمد رسول الله.

6 - ابوطالب از دیدگاه اهل بیت

همه امامان اهل بیت، به ایمان استوار ابوطالب تصریح نموده و در مناسبت های گوناگون به دفاع از این یار فداکار پیامبر گرامی برخاسته اند، و ما تنها به دو نمونه از آن موارد، اشاره می کنیم:

الف - امام باقر(علیه السلام) می فرماید:

«لَوْ وُضِعَ إِيمَانُ أَبِي طَالِبٍ فِي كِفَّةٍ مِيزَانٍ وَ إِيمَانُ هَذَا الْخَلْقِ فِي الْكِفَّةِ الْأُخْرَى لَرَجَحَ إِيمَانُهُ».

(شرح نهج البلاغه ابن ابی الحديد، ج 14، ص 68، ط 2; الحجّه، ص 18).

یعنی: اگر ایمان ابوطالب را در يك كفه ترازو و ایمان این مردم را در كفه دیگر قرار دهند، ایمان ابوطالب فزونی خواهد داشت.

ب - امام صادق (علیه السلام) از رسول خدا (صلی الله علیه وآله) نقل می کند:

«إِنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ أَسْرَوْا الْإِيمَانَ وَأَظْهَرُوا الْكُفْرَ فَآتَاهُمُ اللَّهُ أَجْرَهُمْ مَرَّتَيْنِ، وَإِنَّ أَبَاطِلَ أَسْرَ الْإِيمَنِ وَ أَظْهَرَ الشِّرْكَ فَآتَاهُ اللَّهُ أَجْرَهُ مَرَّتَيْنِ».

(شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحديد، ج 14، ص 70، ط 2; الحجّه، ص 17 و 115).

یعنی: اصحاب کُهِف، ایمان خویش را (به خاطر برخی مصالح) پنهان نمودند و به ظاهر وانمود کردند که کافر هستند، پس خداوند دوبار به آنان پاداش داد و ابوطالب نیز ایمان و اسلام خود را پنهان نگاه داشت و (به سبب مصلحتی) اظهار شُرک نمود، پس خداوند دوبار به وی پاداش عنایت فرمود.

از مجموع دلایل یاد شده، بسان آفتاب روشن می‌گردد که ابوطالب از مقامات یاد شده در زیر، برخوردار بوده است:

1 - ایمان نیرومند به خدا و پیامبر گرامی.

2 - یاری و حمایت بی‌شائبه از رسول خدا و فداکاری در راه اسلام.

3 - محبوبیت کم‌نظیر نزد پیامبر گرامی.

4 - برخورداری از مقام شفاعت در نزد خداوند.

و بدین سان بی پایگی اتّهامات ناروایی که به وی نسبت می دهند، به ثبوت می رسد.

از آنچه بیان گردید، چهره دو حقیقت بر ما آشکار می شود:

1 - ایمان ابوطالب، مورد پذیرش رسول خدا(صلی الله علیه وآله) صحابه پیامبر، امیر مؤمنان و پیشوایان اهل بیت می باشد.

2 - اتّهامات ناروایی که به وی نسبت داده اند، پایه و اساسی ندارد و تنها به خاطر برخی از اهداف سیاسی و با تحریک گروهی از پادشاهان بنی امیه و بنی عباس، که همواره با اهل بیت و فرزندان ابوطالب در ستیز بوده اند، انجام گرفته است.

اینک شایسته می دانیم بارزترین دستاویزی را که به منظور در هم شکستن شخصیت آن یار دیرین پیامبر به کار گرفته اند و به «حدیث «ضحاح» مشهور

است را مورد بررسی قرار دهیم و در پرتو آیات
شریفه قرآن و سنّت مسلّم پیامبر(صلی الله علیه
وآله) و بینش عقل سلیم، دلایل بی پایگی آن را از
نظر شما بگذرانیم.

بررسی حدیث ضحاح

برخی از نویسندگان؛ مانند بخاری و مسلم به نقل از
راویانی چون «سفیان بن سعید ثوری» و «عبدالملك
بن عمیر» و «عبدالعزیز بن محمد دروردی» و «لیث
بن سعد» دو سخن یاد شده در زیر را به پیامبر
گرامی نسبت داده اند:

الف: «وجدته فی غمرات من النار فأخرجته إلی
ضحاح».

یعنی: او (ابوطالب) را در انبوهی از آتش یافتم، پس
وی را به ضحاح (پایاب) منتقل نمودم.

«ضحاح» که معادل آن در فارسی «پایاب» است،
به معنای گودالی است که عمق آن، کمتر از قامت
انسان باشد.

ب : «لعلّه تنفعه شفاعتی يوم القيامة فيجعل في
ضحاح من النار يبلغ كعبیه يغلی منه دماغه».
(صحیح بخاری، ج 5، ابواب مناقب، باب قصّه ابی طالب، ص
52، ط مصر - و ج 8، کتاب الأدب، باب کنیة المشرك، ص 46).

یعنی: شاید در روز رستاخیز، شفاعت من به او
ابوطالب - سودی رساند پس در پایابی از آتش قرار
گیرد، که گودی آن تا برآمدگی پاهای وی می رسد؛
بطوری که مغز او به جوش می آید.

گرچه انبوه روایات و دلایل روشن ایمان ابوطالب، که
بیان گردید، بی پایگی این افترا و تهمت بزرگ
(حدیث ضحاح) را اثبات می نماید، لیکن به منظور
روشن تر شدن مسأله، در دو زمینه به بررسی
«حدیث ضحاح» می پردازیم:

1 - بی پایگی اسناد آن.

2 - مخالفت متن آن با کتاب خدا و سنت پیامبر(صلی
الله علیه وآله).

بی پایگی اسناد حدیث «ضحاح»

چنانکه بیان گردید، راویان حدیث ضحاح عبارتند از:
«سفیان بن سعید ثوری» و «عبدالملك بن عمیر» و
«عبدالعزیز بن محمد دروردی» و «لیث بن سعد».

اینک با استناد به سخنان دانشمندان علم رجال اهل
سنت که احوال محدثان را بیان می نمایند، وضعیت
آنان را مورد تحقیق قرار می دهیم:

الف: سفیان ابن سعید ثوری.

ابوعبدالله محمد بن احمد بن عثمان ذهبی،
دانشمند معروف علم رجال از اهل سنت پیرامون
وی چنین می گوید:

«کان یدلّس عن الضّعفاء». (میزان الاعتدال (ذهبی)، ج 2،
ص 169، ط 1، بیروت، سنه 1382).

یعنی: سفیان بن ثوری احادیث جعلی را از راویان
ضعیف حکایت می کرد.

این سخن گواه روشنی است بر وجود تدلیس و روایت نمودن از ضعفا و یا افراد مجهول توسط سفیان ثوری؛ بطوری که احادیث وی از درجه اعتبار ساقط می‌گردد.

ب: عبدالملک بن عمیر.

ذهبی درباره وی می‌گوید:

«طالّ عمره وساء حفظه. قال ابوحاتم. لیس بحافظ، تغیر حفظه. و قال احمد: ضعیف یخلط، و قال بن معین: مخلط، و قال ابن خراش: کان شعبة لایرضاه و ذکر الکوسج عن احمد انه ضعه جداً». (میزان الاعتدال، ج 2، ص 660، ط 1، بیروت).

یعنی: عمر وی طولانی گشت و حافظه او دچار اختلال شد. ابوحاتم می‌گوید: توان حفظ و نگهداری حدیث را نداشت و نیروی حافظه وی نیز دگرگون گردید. احمد بن حنبل نیز می‌گوید: عبدالملک ابن عمیر، ضعیف و پرغلط است (یعنی روایات بی پایه و

جعلی نقل می کند) ابن معین می گوید: وی احادیث نادرست را با احادیث صحیح درهم آمیخته است. ابن خراش می گوید: شعبه نیز از وی راضی نبوده است. کوسج از احمد بن حنبل حکایت نموده که عبدالملك بن عمیر را بشدتّ تضعیف کرده است. از مجموعه این سخنان، استفاده می شود که «عبدالملك بن عمیر»، دارای صفات زیر بوده است:

1 - بی حافظه و فراموشکار

2 - ضعیف (در اصطلاح علم رجال) یعنی کسی که نمی توان به روایات وی اعتماد نمود.

3 - پرغلط.

4 - مخلط (کسی که روایات نادرست را با روایات صحیح مخلوط می کند).

روشن است که هر يك از صفات یاد شده، به تنهایی بر بی پایگی احادیث عبدالملك بن عمیر گواهی می دهد، در حالی که تمام این نقاط ضعف در وی گرد آمده است.

ج : عبدالعزیز بن محمد دروردی

دانشمندان علم رجال از اهل سنت، او را فراموشکار و بی حافظه دانسته اند که نمی توان به روایات او استدلال نمود.

احمد بن حنبل، پیرامون «دروردی» می گوید:

«إذا حدّث من حفظه جاء ببواطيل». (مدرک سابق، ص 634).

یعنی: هرگاه از حفظ روایت نماید، سخنان بی پایه و نامربوط ارائه می دهد.

ابوحاتم نیز درباره وی می گوید: «لا یحتجّ به». (همان).

یعنی: به سخن او، نمی توان استدلال کرد.

ابوزراعہ نیز، وی را «سَيِّئُ الحِفْظِ»; یعنی بدحافظه معرفی نموده است. (مدرك سابق، ص 634).

د : لیث بن سعد

با مراجعه به کتب علم رجال اهل سنت، بخوبی معلوم می شود همه راویانی که نام آنان «لیث» است، افرادی ناشناخته و مجهول یا ضعیف هستند که نمی توان به احادیث آنان، اعتماد و استدلال نمود. (میزان الاعتدال، ج 3، ط 1، بیروت، از ص 420 تا ص 423).

و لیث بن سعد نیز یکی از آن افراد ضعیف و بی مبالا بوده که در شنیدن حدیث و کسانی که از آنان روایت نموده، سهل انگاری کرده است.

یحیی بن معین، در مورد وی می گوید:

«إِنَّه كان يتساهل فى الشيوخ و السّماع». (مدرك سابق، ص 423)

یعنی: لیث بن سعد، در مورد کسانی که از آنان روایت نموده و همچنین در شنیدن حدیث، مسامحه کرده است.

«نباتی» نیز وی را از جمله ضعیفان، دانسته و نام او را در کتاب خود «التذلیل على الكامل» که تنها راویان ضعیف را معرفی می کند، بیان نموده است. (شیخ الأبطح، ص 75; میزان الاعتدال، ج 3، ص 423).

از مجموع آنچه گفته شد، معلوم می گردد که راویان اصلی حدیث «ضحاح»، در نهایت ضعف بوده و نمی توان به احادیث آنان اعتماد کرد.

اینک به بیان حقایق در متن این حدیث بی اساس می پردازیم:

ناسازگاری متن حدیث «ضحاح» با قرآن و سنت

در حدیث یاد شده به رسول خدا (صلی الله علیه و آله) چنین نسبت داده اند که آن حضرت ابوطالب را از انبوه آتش دوزخ، به پایابی از آتش، منتقل نمود و بدین سان، موجب تخفیف عذاب وی گردید و یا آرزو نمود تا در روز رستاخیز از وی شفاعت نماید، در حالی که قرآن مجید و سنت پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله) تخفیف عذاب و شفاعت پیامبر را تنها برای مؤمنان و مسلمانان می پذیرد. بنابراین اگر ابوطالب کافر بود، هرگز پیامبر (صلی الله علیه و آله) نمی توانست موجب تخفیف عذاب و یا شفاعت وی گردد.

بدین سان، بی پایگی محتوای «حدیث ضحاح» - بنابر گفتار کسانی که ابوطالب را کافر می دانند - به ثبوت می رسد.

اینک دلائل روشن این مسأله را در پرتو کتاب خدا و سنت پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله) از نظر شما می گذارنیم:

الف - قرآن کریم در این زمینه می فرماید:

«وَالَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ نَارُ جَهَنَّمَ لَا يُقْضَىٰ عَلَيْهِمْ فَيَمُتُوا وَلَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ مِنْ عَذَابِهَا كَذَلِكَ نَجْزِي كُلَّ كَافِرٍ» (فاطر: 36).

یعنی: آتش دوزخ برای کافران است، نه مرگ آنان فرا می رسد که بمیرند و نه عذاب آنان تخفیف داده می شود. ما کافران را چنین کیفر می دهیم.

ب: سنت پیامبر (صلی الله علیه وآله) نیز شفاعت برای کافران را نفی می کند: ابوذر غفاری از رسول خدا (صلی الله علیه وآله) چنین آورده است که:

«أُعْطِيَتِ الشَّفَاعَةُ وَ هِيَ نَائِلَةٌ مِنْ أُمَّتِي مِنْ لَا يَشْرِكُ بِاللَّهِ شَيْئًا».

یعنی: شفاعت من به کسانی از امتم می رسد که مشرک نباشند.

بنابراین، متن حدیث «ضحاح» نیز براساس سخن کسانی که ابوطالب را کافر می دانند، پایه و اساسی ندارند و با کتاب و سنت مخالف است.

نتیجه

در پرتو آنچه گذشت، معلوم گردید که «حدیث ضحاح» هم از نظر سند و هم از جهت متن و محتوا، فاقد هرگونه اعتبار است و نمی توان به آن استدلال نمود.

بدین سان، استوارترین دژی که به منظور مخدوش ساختن ایمان نیرومند ابوطالب، بدان پناهنده می شوند، فرو می ریزد و چهره درخشان آن مؤمن قریب و یار دیرین پیامبر (صلی الله علیه وآله) همچنان پرفروغ و نورانی جلوه می کند.